



متن کامل بیانات مقام معظم رهبری در دیدار از دانشگاه صنعتی شریف - 1 / آذر / 1378

بسم الله الرحمن الرحيم

از این که این توفیق را پیدا کردم که به دانشگاه شما - این دانشگاه نام آور و پرافتخار - بیایم، بسیار خوشحالم. متأسفانه قبل از این، من هرگز این توفیق را نداشتم. چند بار - چه در زمان ریاست جمهوری و چه بعد از آن تا امروز - برنامه ریزی کردیم و قرار گذاشتیم که به این دانشگاه بیاییم و با دانشجویان این دانشگاه دیدار کنیم؛ اما هر دفعه به خاطر گرفتاریهای من و مشکلاتی که داشتیم، نشد. امروز خدا را شاکرم که این توفیق دست داد و به دانشگاه شما آمدم.

یک جمله در مورد دانشگاه صنعتی شریف عرض کنم: انسان دو خصوصیت ممتاز را در تاریخچه این دانشگاه مشاهده می کند؛ یکی خصوصیت علمی، یکی هم خصوصیت انقلابی و دینی. یعنی دانشگاه شما، هم در زمینه تلاش علمی دانشگاهی، یک دانشگاه پیشرو و موفق به حساب می آید؛ هم از لحاظ فعالیت‌های انقلابی و دینی، باز یکی از دانشگاه‌های موفق و پیشرو محسوب می شود. آقای رئیس دانشگاه اشاره کردند که این دانشگاه، در گذشته شهدای معروف و نام آوری داشته است؛ مثل «شهید عباسپور»، «شهید وزوایی»، «شهید شوریده» و خود «شهید شریف واقفی» در قبل از انقلاب. اینها هر کدام یک شهیدند؛ اما با شخصیتی کاملاً متمایز و درخشان. در تکوین جهاد سازندگی، در جنگ تحمیلی، در ترکیب اولیه سپاه، در فعالیت‌های انقلابی و سیاسی سال‌های اول انقلاب، عناصری از برجستگان همین دانشگاه حضور داشتند؛ یعنی دانشگاهی که پیام دین و انقلاب را به شکل بسیار بارزی دریافت کرد و آن را در میان دانشجویان، در میان اساتید، در میان رؤسای دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها و خود دانشگاه نشان داد. از لحاظ علمی هم این دانشگاه در یک سطح راقی است. آمارهایی را در جمع اساتید محترم - که دقایقی پیش آن جا بودیم - دادند؛ البته من از بسیاری از این آمارها مطلع بودم. در مسابقات جهانی، در زمینه‌های علمی، در جذب استعداد‌های درخشان، این دانشگاه، دانشگاه موفق است.

پس، تا این جای سخن به این نتیجه برسیم که دانشگاه شما و شما دانشجویان عزیز در این دانشگاه و اساتیدتان، یک نمونه زنده و برجسته و عملی از به هم تنیدگی دین و علم هستید. حالا بعضیها بنشینند سخنرانی کنند و داد بکشند که علم و دین با هم نمی سازند! صد ساعت سخنرانی، به قدر یک ساعت حضور شما بُرد علمی ندارد؛ چون شما هستید و حضور دارید. آن سابقه روبات‌هایتان است؛ آن سابقه ریاضی است که در دنیا اول شدید؛ آن جذب سرمایه‌هایتان است؛ آن عناصر بسیار برجسته علمیتان است؛ این هم مایه‌های دینیتان است. الان در این دانشگاه، کانون‌های قرآن و دین و کارهای هنری دینی، از بسیاری از دانشگاه‌های کشور، برجسته‌تر، زنده‌تر و فعال‌تر مشغولند؛ من هم از بعضی از آنها مطلعم. پس، به قول بعضیها: «ادلّ الدلیل علی امکان شیء وقوعه»؛ بهترین و رساترین دلیل بر امکان چیزی، این است که خود آن چیز اتفاق بیفتد. وقتی ما بحث می‌کنیم که آیا این فلان چیز ممکن است یا ممکن نیست، بعد می‌بینیم همین شیئی که درباره امکان وقوعش بحث می‌کنیم، الان در خارج وجود دارد، دیگر بحثها تمام می‌شود. البته باز هم عده‌ای به بحث ادامه خواهند داد؛ آدم‌های بی‌کار و دنبال بحث‌های صرفاً ذهنی، در دنیا کم نیستند. این جا و آن جا بنشینند و حرف بزنند: «بحث کنیم ببینیم آیا گرایش انقلابی، گرایش دینی و عمل دینی، با پیشرفت علمی سازگار است یا نیست!» خیلی خوب؛ بنشینند تا شب بحث کنند! وجود این دانشگاه و وجود این مجموعه علمی در این جا و وجود شما دانشجویان بسیار خوب و عزیز من و آن اساتید بسیار خوبتان، این بحثها را بی‌فایده و مهمل و بیجا محسوب می‌کند.

حقیقتش این است که وقتی من با شما دانشجویان عزیز دیدار دارم، حرف‌های فراوانی در ذهنم می‌گذرد. مخاطب اصلی بیشترین حرف‌های ما هم شما - یعنی نسل جوان دانشجو - هستید. «ما» که می‌گویم، نه من به عنوان یک



مسئول در نظام جمهوری اسلامی؛ نه. من به عنوان «علی خامنه‌ای» به عنوان یک طلبه و یک روحانی و به عنوان کسی که به مسائل علمی و فکری در زمینه‌های اسلامی، در زمینه‌های تاریخی، در زمینه‌های سیاسی ذی‌علاقه است. البته مسئولیت هم خودش یک داستان دیگر و ماجرای دیگری است. مخاطب اصلی من قشر جوان است و در میان قشر جوان، فرزندان و نخبگان و اهل دانش و فرهنگ و علم و معرفت و کتاب و نوشتن و گفتن و فهمیدن و پیش رفتن. البته حجاب مسئولیتهای مملکتی جلو بسیاری از اینها را می‌گیرد؛ یعنی خود ما هم نمی‌توانیم این حجاب را بدریم و به آن نقطه مرکزی سخن دل برسیم. بنابراین حرفهای زیادی وجود دارد و به قول شاعر مشهدی ما: «یک سینه حرف، موج زند در دهان ما».

چون می‌خواهم بحث ما تا آن جا که ممکن است، کوتاه باشد، بعد فرصت بدهم که سؤالات مکتوب شما بیاید و به آن سؤالات پاسخ دهم، به نظرم رسید که موضوع بحث را یک موضوع صددرصد دانشجویی قرار دهم و آن عبارت است از آنچه که امروز به آن، حرکت دانشجویی، یا جنبش دانشجویی گفته می‌شود؛ یا به تعبیر بهتر و رسانتری که می‌توان برایش انتخاب کرد: بیداری دانشجویی و احساس مسئولیت دانشجویی. این مقوله بسیار مهمی است؛ صددرصد هم دانشجویی است. چرا می‌گوییم صددرصد دانشجویی است؟ چون بسیاری از احساسات، درخواستها و انگیزه‌ها ممکن است در قشر دانشجو وجود داشته باشد، اما به خصوصیت دانشجویی او ارتباط مستقیمی نداشته باشد؛ مثل دغدغه شغل. شاید دانشجویی وجود نداشته باشد که دغدغه شغل و آینده نداشته باشد؛ لیکن این به حیثیت دانشجویی دانشجو ربطی ندارد. این مربوط به هر جوانی است؛ دانشجو هم نباشد، این دغدغه را دارد. یا مثلاً دغدغه ازدواج و تشکیل خانواده، که البته از این مورد، حضار بیشتر هم خوششان می‌آید! هر دانشجویی - چه دختر و چه پسر - این دغدغه و این مطالبه و میل را دارد؛ چون مسأله اساسی زندگی است. اما این لازم ذاتی دانشجو نیست؛ این لازم انسان بودن و جوان بودن است. دانشجو هم که نباشد، این احساس را دارد. اما آن چیزی که من اسمش را «بیداری دانشجویی» می‌گذارم و امروز در بین دانشجویان و غیردانشجویان معمول است و به آن «جنبش دانشجویی» می‌گویند، مخصوص قشر دانشجو - به حیث دانشجو - است؛ یعنی متعلق به همه جوانان نیست؛ متعلق به همین جوان قبل از محیط دانشجویی هم نیست؛ متعلق به این جوان بعد از دوره دانشجویی هم نیست. این متعلق به محیط دانشگاه است؛ متعلق به همین چهار سال، پنج سال، شش سال است؛ همین مدتی که شما در دانشگاه درنگ دارید. این حقیقتی است که وجود دارد.

جنبش دانشجویی - یا به همان تعبیر درست‌تر: بیداری دانشجویی - چیز جدیدی نیست؛ یک چیز مخصوص ایران هم نیست؛ چون همان طور که گفتیم، متعلق به محیط دانشگاه است. این بیداری، خصوصیات دارد؛ انگیزه‌هایی در آن هست و نتایجی بر آن مترتب می‌شود. اگر این خصوصیات را درست بشناسیم، می‌تواند به عنوان یک منبع غنی و سرشار و فیاض برای آن کشور و آن محیط و آن جامعه به کار گرفته شود؛ اما اگر درست شناسایی نشود، ممکن است تزییع شود. مثل ثروتی که شما از وجود و یا از کاربرد آن اطلاع ندارید. بدتر از این، آن ثروتی است که شما که صاحبش هستید، اطلاع ندارید؛ اما یک دزد و یک دغل اطلاع دارد که زیر این مخفیگاه، این گنج هست؛ کاربردش هم این است. لذا او می‌آید و استفاده می‌کند و این دیگر می‌شود خسارت فوق‌خسارت! یکی از فرایض اولیه خود دانشجو، ثانیاً مجموعه مدیران دانشجویان و دانشگاهها و ثالثاً مجموعه مدیران کشور، شناسایی این پدیده ذاتاً دانشجویی است؛ یعنی بیداری دانشجویی، یا جنبش دانشجویی، یا حرکت دانشجویی. به هر اسمی آن را بنامید، حقیقتش را می‌شناسیم که چیست. منشأ چنین پدیده‌ای، خصوصیات است که در دانشگاه و در مجموعه دانشجویان هست. سن و انرژی و توان و نیروی جوانی، معارف و دانشهایی که دانشجو در این دوره با آنها آشنا می‌شود - چه معارف علمی، چه معارف سیاسی، چه معارف اجتماعی - فراغت دانشجویی که گرفتار زندگی و نان و دربند گرفتاریها و بارهای زندگی نیست و یک آزادی نسبی دارد و در جایی مسئولیتی ندارد، مجتمع بودن دانشجویان



در یک محیط خاص، تأثیر گرفتن از امواج عمومی جامعه و بازتاب آنها را نشان دادن - چه مثبت و چه منفی - از عوامل این پدیده بسیار مهم و در عین حال بسیار مبارک است که در صورتی که از آن استفاده نشود و یا بد استفاده شود، بسیار خطرناک هم خواهد بود. در مجموعه دانشجویان و در حرکت دانشجویی یا بیداری دانشجویی، خصوصیات هست که تقریباً می شود گفت این هم در اغلب جاها یکسان است - با تفاوت فرهنگها و تاریخها و زیرزمینه های هر کشوری و هر ملتی و هر مجموعه انسانی - لیکن مشترکاتی بالاخره در همه جا هست. آن چیزی که من در مورد کشور خودمان می توانم به عنوان ویژگیهای حرکت دانشجویی از قبل از انقلاب تا اوان انقلاب و از این جا به بعد عرض کنم، خصوصیات است که ذکر می کنم:

خصوصیت اول، آرمانگرایی در مقابل مصلحت گرایی است؛ عشق به آرمانها و مجذوب آرمانها شدن. انسان وقتی که در محیط تلاش و کار معمولی زندگی قرار می گیرد، گاهی موانع جلو چشم او را می گیرد؛ آرمانها را دور دست و غیرقابل دستیابی به انسان نشان می دهد و این خطر بزرگی است. گاهی آرمانها فراموش می شوند. در محیط جوان، آرمانها محسوس، ملموس، زنده و قابل دسترسی و دستیابی است؛ لذا برای آنها تلاش می شود. خود این تلاش، تلاش مبارکی می شود.

خصوصیت دوم، صدق و صفا و خلوص است. در حرکت دانشجویی، کلک، تقلب، حيله و شیوه های غیرانسانی ای که معمولاً در محیطهای زندگی رایج به کار می رود، کمرنگ است و یا به طور طبیعی نیست. در محیط معمولی زندگی، در محیط سیاست، در محیط تجارت و در محیط بده بستانهای اجتماعی، هر کس هر حرفی که می زند، مواظب است ببیند از این حرف چه گیرش می آید و چه از دست می دهد. حالا بسته به این است که چقدر زرنگ، چقدر پشت هم انداز و چقدر عاقل باشد - یا در نقطه مقابلش قرار گرفته باشد - تا چیزی از دست بدهد، یا چیزی به دست آورد. اما در محیط حرکت دانشجویی، نه؛ حرف را برای خوب بودنش، برای درست بودنش، برای جاذبه داشتنش برای خود و برای حقیقت، بیان و دنبال و تعقیب می کنند. نمی خواهم تعمیم دهم و بگویم که هر نفر از آحاد دانشجو، هر تک تکی از این حرفهایی که می زند، این طور است؛ نه، اما این رنگ غالب است.

خصوصیت سوم، آزادی و رهایی از وابستگیهای گوناگون حزبی و سیاسی و نژادی و امثال اینهاست. در این مجموعه حرکت دانشجویی، انسان می تواند این خصوصیت را مشاهده کند که این هم یک شعبه از همان مصلحت گرایی است. غالباً در این جا از تقیداتی که معمولاً مجموعه های گوناگون سیاسی و غیرسیاسی برای افراد خودشان فراهم می کنند، خبری نیست و جوان حوصله این قید و بندها را ندارد. لذا در گذشته پیش از انقلاب، احزابی بودند و کارهایی می کردند؛ اما به دانشگاه که می رسیدند، ضابطه از دستشان در می رفت! ممکن بود چهار نفر عضو هم یارگیری می کردند، اما نمی توانستند انضباطهای مورد نظر خودشان را - انضباطهای حزبی خیلی شدید که در احزاب دنیا معمول بود و هست - در محیط دانشجویی به درستی اعمال کنند؛ زیرا دانشجو بالاخره در جایی به اجتهاد می رسد. آن زمانها حزب توده، حزب فعالی بود؛ تشکیلات خیلی وسیعی هم داشت؛ با شورویها هم مرتبط بود و اصلاً برای آنها کار می کرد؛ اما به دانشگاه که می رسید، مجبور بود بسیاری از حقایق حزبی را از چشم دانشجو پنهان کند! چهارمین خصوصیت این حرکت، مبتنی بر اشخاص نبودن است. یعنی این حرکت در دانشگاه صنعتی شریف هست، امروز هم هست، ده سال پیش هم بود، ده سال بعد هم هست؛ اما نه ده سال پیش شما بودید، نه ده سال بعد شما این جا هستید. این حرکت هست، ولی مبتنی بر اشخاص نیست؛ متعلق به فضا و مجموعه حاضر است.

پنجمین خصوصیت بسیار مهمش این است که در مقابل مظاهری که از نظر فطرت انسانی زشت است - مثل ظلم، زورگویی، تبعیض، بی عدالتی، تقلب، دورویی و نفاق - حساسیت منفی دارد و آن را دفع می کند. یک وقت در اول انقلاب، همین گروه منافقین، با استفاده از فرصت انقلاب توانست در میان جوانان و دانشجویان نفوذی پیدا کند؛ اما وقتی معلوم شد که اعضای این گروه، منافقند، غالباً روی برگرداندند. چرا به آنها منافق می گفتند؟ چون ادعایشان



این بود که براساس ایدئولوژی دین تشکیلات دارند، تلاش می کنند و آینده معین می کنند؛ اما در عمل معلوم می شد که نه، از ایدئولوژی دین هیچ خبری نیست؛ تفکرات، تفکرات التقاطی مارکسیستی است؛ آن هم نه مارکسیستی یک دست؛ التقاطی، مخلوط و آشفته؛ و در عمل خارجی و فعالیت و مبارزات هم آن چیزی که حاکم بر بیشترین فعالیت‌های آنهاست، قدرت طلبی است. تلاش برای این که به قدرت دست پیدا کنند؛ قدرتی که در پدید آمدنش نقش زیادی نداشتند؛ بلکه به عنوان یک مجموعه اصلاً نقش نداشتند؛ هرچند ممکن بود افرادی از آنها هم در خلال ملت نقش داشته باشند. لذا چون نفاق آنها معلوم شد - معلوم شد که ظاهرشان با باطنشان؛ حرفشان با دلشان؛ ادعایشان با آنچه که حقیقتاً آن را دنبال می کنند، یکی نیست - مجموعه جوان دانشجویی از اینها اعراض کرد و روی برگرداند.

ششمین خصوصیت این حرکت دانشجویی و این پدیده ذاتی محیط دانشگاهها این است که بر این حرکت، فقط احساسات حکومت نمی کند؛ بلکه ضمن این که احساسات هست، منطق و تفکر و بینش و تحصیل و میل به فهمیدن و تدقیق هم در آن وجود دارد. البته شدت و ضعف دارد؛ گاهی کم و گاهی زیاد. از نظر ما، اینها خصوصیات است که در این مجموعه موسوم به حرکت دانشجویی، یا بیداری دانشجویی وجود دارد. البته کسانی که اهل تحلیل و تدقیق‌های این طوری هستند، برگردند و خصوصیات دیگری هم پیدا کنند؛ که حتماً هم وجود دارد و من حالا نمی خواهم آن طوری بحث کنم.

عزیزان من! این را بدانید؛ این حرکت دانشجویی، به این انقلاب خیلی هم خدمت کرده است. قبل از انقلاب، در خیل مبارزات عظیم مردم، دانشجویان چشمگیر بودند؛ حضور داشتند و فعال می نمودند. من بیشترین مشاهده ام در این مورد، مربوط به مشهد است. در محیط دانشجویی مشهد، من فعال بودم؛ تهران هم که می آمدم، همین طور بود. در دانشگاه‌های مختلف می آمدم و می رفتم؛ دانشجویان با من ارتباط داشتند و از نزدیک می دیدم که چه خبر است. الان بعضی از همین مسؤولان کنونی کشور، از دانشجویان آن روز ما هستند که با ما ارتباط داشتند. از اول انقلاب به بعد، این نقش تمام نشد. شاید اگر کسانی در مسؤولیت‌های گوناگون مربوط به قضایای دانشجویان قرار داشتند که به این مقوله علاقه مند بودند، برکات زیادتری بر آن بار می شد؛ اما بدون آن هم برکاتی بر این حرکت و احساس و بیداری و انگیزش دانشجویی پدید آمد که چند نمونه اش را به شما می گویم:

یک نمونه اش، همین قضایای دانشگاه تهران بود که گروه‌های الحادی آمدند دانشگاه تهران را تصرف کردند و از اتاقها و سالنها و مراکزش به عنوان اتاق‌های جنگ، انبارهای سلاح و مرکز توطئه علیه اصل انقلاب و علیه نظام استفاده کردند! فضا را قرق هم کردند؛ یعنی یک حالت اربابی نه فقط در مسؤولان آن روز - مسؤولان آن روز، دولت موقت بودند که اصلاً جان و توان و دل و جگر ورود در این میدانها را نداشتند؛ آنها که هیچ! - که حتی در دل بسیاری از افراد انقلابی هم ایجاد کرده بودند. در محیط خود دانشگاه تهران، اینها بیشترین رعب را ایجاد کردند. من یاد می رود که در یکی از سخت ترین آن روزهایش، اتفاقاً خودم در دانشگاه بودم و یک برنامه هفتگی داشتم. در مسجد دانشگاه تهران، آن روز طبق معمول، روز برنامه بود. آمدم، دیدم دانشگاه خلوت خلوت است. به مسجد آمدم؛ شاید بیست نفر، سی نفری در مسجد بیشتر نبودند. وقتی وارد مسجد شدم، چند نفر آمدند و گفتند: آقا! زود از این جا بروید! گفتم مگر چه شده؟! معلوم شد که بله، دانشگاه را قرق کرده اند و از زدن و کشتن و این چیزها هم اصلاً ابایی ندارند! چه کسانی در مقابل اینها ایستادند؟ خود دانشجویان. اولین، یا یکی از اولین نشانه های بروز فعالیت مؤثر بسیار کارساز جوشش دانشجویی، در همین قضیه بود. دانشگاه نیمه تعطیل بود، اما دانشجویان - یعنی یک مجموعه انقلابی محض - همه زنده و فعال آمدند و داخل دانشگاه ریختند و آن جا را تطهیر کردند. این قضیه، مربوط به سال پنجاه و هشت است که آن را عرض می کنم. این یکی از نمونه هاست.

اگر ما پیوندهای دانشجویی و ارتباطات دانشجویی را - که به برکت انقلاب مستحکم شده بود - نمی داشتیم، این



کار به این خوبی و به این روشنی امکان نداشت. البته آن روز دانشجویان در بخش‌های اساسی انقلاب هم رفتند و فعال شدند - در سپاه پاسداران، در جهاد سازندگی، در بخش‌های گوناگونی از کشور - بعد جنگ شروع شد، که همین شهدایی که اسم آوردیم، اینها همه دانشجو، اهل علم و اهل تحصیل بودند. بعضیشان دارای استعدادهاي خیلی خوب و مراتب عالی بودند؛ اما وجودشان وقف خواسته‌های انقلاب و نیازهای انقلاب بود. بنده همیشه این جمله را به دوستانم تکرار می‌کردم؛ الان هم به شما می‌گویم که هر انسانی باید تلاش کند، نیاز لحظه را بشناسد و آن را برآورده کند. اگر نیاز این لحظه تاریخ را نشناختید و آن را برآورده نکردید و فردا فهمیدید، کار گذشته و دیر شده است؛ مثل یک خط تولید که همین طور حرکت می‌کند و تکنسینها و کارگران و مهندسان و متخصصان در جای خودشان قرار گرفته‌اند. وقتی این ابزار جلو شما می‌رسد، اگر کاری را که باید انجام دهید، انجام ندادید، دیگر از دست رفته است؛ ابزار بعدی یک چیز دیگر است. تاریخ و زمان و نیازهای جامعه این طوری است؛ و این آن چیزی است که جوان - بخصوص دانشجو - از عهده آن برمی‌آید؛ می‌تواند آن را بداند و می‌تواند عمل کند؛ چون انرژی دارد؛ فعال است؛ چشمش باز است؛ ذهنش باز است؛ آینده هم متعلق به اوست؛ برای خودش هم کار می‌کند.

آینده متعلق به شماست. امروز از همان جوانان، کسانی در رأس مسؤلیت‌ها قرار دارند و در دولت و در بخش‌های مختلف مشغول خدمتند و کوله بار باارزشی از سال‌های پربار و پرفعالیتی از این تلاش دانشجویی و بیداری دانشجویی در اختیار آنهاست. اینها برکاتش است. من می‌خواهم بگویم شما هم که امروز دانشجو هستید، اگر در این محیط، این پدیده را با همین خصوصياتی که گفتم - والا اگر این خصوصيات نبود، چیز دیگری خواهد شد و این برکات هم بر آن مترتب نمی‌شود - عمل کنید، برکات وجود شما برای کشورتان، برای انقلابتان، برای آینده‌تان، برای تاریختان و در واقع برای خودتان - هم خودتان در دنیا، هم خودتان در پیشگاه عدل الهی - ایجاد خواهد شد و کار بزرگ و زیادی را انجام داده‌اید. من به این پدیده به عنوان یک پدیده مثبت و مبارک علاقه مند؛ منشأهای آن را هم از نزدیک شناسایی کرده‌ام و می‌دانم منشأها، منشأهای پاکي است. خصوصيات هم همین خصوصياتی است که گفته شد. اگر آرمانگرایی، به بیزاری از آرمانها تبدیل شود، دیگر آن نخواهد بود؛ یک چیز دیگر خواهد شد؛ حالا اگر شکلش هم نو باشد، باطنش ارتجاع و کهنگی و پوسیدگی و کهنه پرستی است. این جنبش باید دنبال آرمانها باشد؛ یعنی دنبال عدالت، دنبال مساوات، دنبال آزادی معنوی، دنبال آزادی اجتماعی، دنبال عزت اجتماعی، دنبال سرآمد شدن ملی در جهان. اگر آن حالت صفا و خلوص، به حالت معامله‌گری و به بازیهای متداول سیاسی تبدیل شد - که آدم‌هایی که سنی از آنها گذشته، این بازیها را می‌شناسند؛ اما آن جوانی که تازه وارد میدان می‌شود، خیال می‌کند که اینها کارهای جدیدی است و کسی هم نمی‌فهمد؛ نه، کارهای دستمالي شده کهنه است؛ کارهای احزاب قدرت طلب پوسیده این طوری است - دیگر آن نخواهد بود.

من غالباً به خیلی از مجموعه‌های دانشجویی که پیشم می‌آیند، گفته‌ام که عشق و علاقه من به دانشجو، بخش عمده اش ناشی از صفا و صداقت دانشجویست. این صداقت و صفا بایستی در یکایک دانشجویان حفظ شود؛ اما اگر فرض کنیم این هم عملی نیست که در یکایک دانشجویان این صفا و صداقت و صمیمیت و حالت خلوص و پاکي روحی و قلبی محفوظ بماند، لااقل در مجموعه جنبش دانشجویی این باید محفوظ بماند. این حرکت دانشجویی و بیداری دانشجویی، نه در گذشته و نه در امروز، هرگز فراگیر همه دانشجویان نبوده است. بالاخره در محیط دانشگاه، همه یک طور نیستند؛ بعضیها حوصله حرکت ندارند؛ می‌گویند بگذار کارمان را بکنیم، درس‌مان را بخوانیم؛ زودتر این ورق پاره را بگیریم و مثلاً دنبال کاری برویم! این مشمول حرف من نیست. ممکن است اینها هم بسیار جوانان خوبی باشند - اصلاً نمی‌خواهم رد کنم - ولی می‌خواهم بگویم اینها مشمول این حرفی که می‌زنم - این بیداری، این خیزش، این جنبش، این حرکتی که عنوان دانشجویی دارد - نیستند. بعضیها هم در محیط دانشجویی هستند که بیش از آن که دانشجویی کنند، جوانی می‌کنند و به عنوان یک کار رایج، دنبال کارهای جوانی اند؛ آن هم نه به



عنوان «الا اللهم». «لمم» که در قرآن هست، یعنی همین طور گاهی کاری از انسان سر می زند که تصادفی و بدون توجه است. کیست آن کسی که گناه و خطایی نداشته باشد؟ مگر در انسانهای خیلی والا. بنابراین، یک وقت کاری تصادفاً انجام می گیرد؛ یک وقت هم ممکن است براساس خطا و غفلت و جهالت، انسان حرکتی کند که نامناسب باشد. آن حکم دیگری دارد؛ اما بعضیها هستند که این حرکت خطا و نامناسب، شغل و کارشان می شود؛ کانه دغدغه شان این است! اینها هم از مقوله حرف ما خارجند. البته در گذشته و پیش از انقلاب، از این قبیل افراد زیاد بودند؛ اما بعد از انقلاب، از این قبیل، به آن زیادی نیستند. من آن مجموعه دارای هدف و آرمان و احساس را بحث می کنم که مقوله جنبش دانشجویی هم متعلق به آنهاست، والا آنها یک وقت هم اگر در تظاهراتی حضور پیدا کنند، حضورشان یک حضور مصنوعی و دروغی و غیرواقعی است! گاهی دیده شده که از آن قبیل آدمهایی که هیچ دغدغه ای جز همین چیزها ندارند، در اجتماعی هم حاضر شده اند؛ یعنی بله، ما هم هستیم! معلوم است که مقوله کار جدی و کار آرمانگرایانه، مقوله ای نیست که آدمهای این طوری اصلاً بتوانند در آن خیلی نقش داشته باشند.

پس ببینید؛ خصوصیات یک حرکت دانشجویی، باید در این جنبش دانشجویی وجود داشته باشد. من کاری به این تشکلهای گوناگون دانشگاهها ندارم. اینها هر کدام یک حکم و حالتی دارند. این حرف من فراتر از مسأله تشکلهاست؛ متعلق به همه کسانی است که احساسی دارند؛ آن احساسی که اول تعریف کردم که متعلق به این محیط است و برخاسته از عناصر بسیار ارزشمندی است؛ مثل جوانی، پاکی، صداقت، انرژی، آرمانگرایی. باید این خصوصیات را حفظ کنند. البته جنبش دانشجویی آفاتی هم دارد؛ باید حقیقتاً از این آفات پرهیز کنید و بترسید.

یکی از آفات حرکت دانشجویی این است که - همان طور که گفتم - عناصر و مجموعه های ناباب به آن طمع بورزند و بخواهند از آن سوءاستفاده کنند. در دوره ای - که ما هم در آن دوره، خودمان از نزدیک شاهد و واقف به کارهای اینها بودیم - بعضیها بودند که دلشان می خواست سربه تن جنبش دانشجویی نباشد! هر جا که حرکت جوانان، بخصوص دانشجویان بود، اینها رویشان را درهم می کشیدند و طاقت نداشتند! اینها وقتی ببینند که میدانی هست و بالاخره دانشجو و نسل جوان در کشور حرف می زند و تعیین کننده است، بنا می کنند اول سینه خیز، بعد یواش یواش نیم خیز، بعد هم یواش یواش با گردن افراشته می آیند که بله، ما هم هستیم! اگر مجموعه های سیاسی قدرت طلب بدنیّت بددل بدسابقه، طرف حرکت دانشجویی آمدند و خودشان را به آن چسباندند و بر آن دست گذاشتند، این می شود آفت. گاهی از همین نجمّعه و تشکلهای دانشجویی که پیش من می آیند، به آنها صریحاً گفته ام که آن مجموعه های خطرناک چه کسانی هستند. چون این صحبت ممکن است پخش شود، در این جا پیش شما اسم نمی آورم؛ اما برای آنها اسم هم آورده ام. مواقعی هست که یک انسان بد و یک نیّت ناپاک می خواهد از یک نیّت خوب، از یک انسان خوب، از یک حرکت خوب سوءاستفاده کند که انسان دلش می سوزد و اگر بتواند، حاضر نیست چنین چیزی اتفاق بیفتد. این جا هم از همان قبیل است. دانشجویان باید مواظب باشند. نمی شود بگوییم کسانی مواظب دانشجویان باشند؛ این نقض غرض خواهد شد. خود دانشجویان باید مواظب باشند که انسانهای بد نیّت، تجمّعهای بد نیّت، تشکیلاتهای بد نیّت، مجموعه های بد نیّت و بد سابقه و بد نام، نزدیک نشوند. اگر هم می خواهند کار خیری بکنند، بروند خودشان کار خیر بکنند؛ به مجموعه دانشجویی کاری نداشته باشند.

یکی دیگر از آفات جنبش دانشجویی - همان طور که گفتم - دور شدن از آرمانهاست. عزیزان من! ببینید؛ سالها قبل از انقلاب، یک واقعه جنایت آمیز در روز شانزده آذر اتفاق افتاد. از اول انقلاب، می شد کاری کنند که شانزده آذر اصلاً فراموش شود؛ چون آن قدر ما حوادث داشتیم! اما نه، مسؤولان کشور و علاقه مندان به مسائل کشور، مایلند خاطره این روز زنده بماند. چرا؟ چون آن روز به خاطر سخن حقی، اتفاقی در دانشگاه افتاد که بعدها جبهه دژخیمان به خاطر همان هدفی که جوانان داشتند - و هدف والایی هم بود - با آنها مقابله کردند و به کشته شدن سه نفر انجامید. مسأله آن روز چه بود؟ ضدّیت با امریکا. چه زمانی؟ آن زمان که سیاست امریکا و دولت امریکا و رژیم



امریکا و عناصر اطلاعاتی و نظامی امریکا، در تمام شوون این کشور حاکم بودند. در این کشور، چه آشکار و چه پنهان، همه چیز در دست امریکاییها بود. امروز که شما می بینید امریکاییها از این که ایران اسلامی به طرفشان نمی رود، زنجیر می شوند، به یاد آن روز است؛ چون این جا جایی بود که اینها می ایستادند و از این جا به همه منطقه - کشورهای عربی و ترکیه و ... - فخر و آقایی می فروختند و اعمال نفوذ می کردند؛ چون این جا را مال خودشان می دانستند! این را هم توجه داشته باشید: کشور شما از لحاظ موقعیت جغرافیایی، در یک مرکز بسیار حساس قرار گرفته است که البته آن روز به خاطر بودن شوروی، برای امریکاییها از یک جهت حساستر بود. امروز شوروی نیست، اما اولاً کشورهای آسیای میانه هستند که بسیار مهم است؛ ثانیاً روسیه هست که برای غرب و بخصوص برای امریکا بسیار مهم است. روسیه الان در حال بین مرگ و زندگی، یک حالت نیمه بهوشی دارد. آنها می دانند که اگر روسیه - یکی از بزرگترین کشورهای دنیا - توانست در یکی از حساسترین مناطق دنیا سرپای خودش بایستد و اقتدار داشته باشد و تحت نفوذ امریکا نباشد، چقدر برای امریکا و برای تک قطبی شدن دنیا خطرناک است؛ یعنی لنگه همان شوروی سابق برای امریکاییها خواهد شد. لذا روسیه هم مهم است. پس، امروز با این که شوروی نیست، اما چون آسیای میانه هست، چون روسیه هست، چون از این طرف کشورهایی مثل عراق و سوریه هستند که یک روز تحت نفوذ شوروی بودند و امروز امریکاییها طمع دارند که اینها را تصرف کنند؛ لذا باز موقعیت جغرافیایی و جغرافیای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، موقعیتی بسیار مهم و در این منطقه منحصر به فرد است.

امریکاییها نگاه می کنند، می بینند که این جا هیچ جای پایی ندارند؛ حتی یک سفارتخانه ناقابل؛ حتی یک دفتر حافظ منافع! امروز حتی یک مأمور امریکایی در این کشور شاغل نیست. دفتر حافظ منافعشان در اختیار سوئیسیهاست. امریکاییها این جا جایی ندارند. تلاشی هم کرده اند؛ مدتی هم هست که فشار می آورند؛ اما مسؤولان ما از این طرف مقاومت کرده اند و اجازه نداده اند. می گویند باید کسانی به عنوان دفتر حافظ منافع بیایند و در تهران مستقر شوند. آنها در واقع می خواهند برای ارتباط با عناصر خودفروخته، یک سایت اطلاعاتی - سیاسی در وسط تهران درست کنند؛ این مقصود آنهاست! امروز یکی از علل عصبانیتشان، آن وضعی است که قبل از انقلاب در این جا داشته اند. در آن چنان شرایطی، دانشجویان از آمدن معاون رئیس جمهور وقت امریکا به ایران خشمگین شدند و خشمگینی خودشان را آن گونه نشان دادند که روز شانزده آذر شکل گرفت. الان هم از آن واقعه تقریباً چهل سال می گذرد، اما هنوز شانزده آذر هست.

انقلاب اسلامی آمد و هندسه جغرافیای سیاسی کشور را به کلی عوض کرد. نسبت به گذشته، جهت سیاسی به کلی فرق کرده و با گذشته متفاوت شده است. یک نظام مستقل، یک نظام دینی و اسلامی، یک نظام صددرصد مردمی به وجود آمده است. ایران، پایگاهی برای توجه همه کسانی شده است که عقده فروخورده ای از سلطه امریکا دارند. ملتهای فراوانی هستند - کم هم نیستند - که امروز از شعارهای ضد امریکایی ایران خوشحال می شوند. من اگر می توانستم، اسمهایی می آوردم که شما تعجب می کردید. کشورهای معروف بزرگی هستند که از این که ملتی این جا وجود دارد که با همه قدرت در مقابل افزون طلبی امریکاییها به صراحت حرف می زند، احساس هیجان می کنند و خوشحالند! در چنین شرایطی، حالا یک عده بیایند به عنوان دانشجو، نقطه مقابل حرکت شانزده آذر را علم کنند؛ یعنی گرایش به امریکا تحت عناوین بسیار پوچ و سست و غیرمنطقی و غیرمستدل. این پشت کردن به جنبش دانشجویی است؛ این اصلاً جنبش دانشجویی نیست؛ این به کلی یک چیز دیگر است؛ عکس آن است. مسأله مخالفت با امریکا را در قالبهای بسیار کوچک و سست و بی بنیاد جناح گرایی و امثال آن قرار دهند، برای این که اصل قضیه را از بین ببرند. این نمی شود. این از آفات جنبش دانشجویی است. پس، یکی از آفات جنبش دانشجویی همین است که به آرمانها و آرمانگرایی پشت کنند. یا مثلاً وقتی که مسأله عدالت اجتماعی در کشور مطرح می شود، دانشجو باید از این مسأله حمایت کند. عدالت اجتماعی، آن چیزی است که حتی کسانی که اصرار داشتند شعار



عدالت اجتماعی را به دلایل سیاسی و با انگیزه‌های گوناگون کمرنگ کنند، بالاخره نتوانستند؛ مجبور شدند عدالت اجتماعی را مطرح کنند. در دنیا، غیر از مستکبران و زورگویان و چپاولگران عالم، هیچ انسانی نیست که به عدالت اجتماعی و شعار آن پشت کند. این شعار در کشور مطرح می‌شود؛ چه کسی باید از این شعار حمایت کند؟ چه کسی باید بیشتر از همه درباره آن بیندیشد؟ چه کسی باید برای آن کار کند و درباره راه‌های تأمین آن، تحقیق و بحث کند و میزگرد بگذارد، غیردانشجویان؟ باید توجه داشت که این حرکت دانشجویی و بیداری دانشجویی، مطلقاً به سمت عکس جهت‌ها نرود. پس، یکی از آفات این جنبش، پشت کردن به آرمانها، فراموش کردن آرمانها و از یاد بردن آرمانهاست.

یکی دیگر از آفات مهم جنبش دانشجویی، سطحی شدن است. عزیزان من! از سطحی اندیشی به شدت پرهیز کنید. خصوصیت دانشجو، تعمق و تدقیق است. هر حرفی را که می‌شنوید، رویش فکر و دقت کنید. چرا در اسلام هست که: «تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنه»؛ یک ساعت فکر کردن، ارزشش از عبادت سالها بیشتر است؛ به خاطر این که اگر شما فکر کردید، عبادتتان هم معنا پیدا می‌کند؛ تلاش سازندگیتان هم معنا پیدا می‌کند؛ مبارزه‌تان هم معنا پیدا می‌کند؛ دوستتان را می‌شناسید، دشمنان را هم می‌شناسید. شما فرض کنید در یک جبهه جنگی آدم‌هایی پیدا شوند که جبهه خودی را از جبهه دشمن تشخیص ندهند - حیران و سرگردان دور خودشان بچرخند - گاهی این‌جا تیر بزنند، گاهی آن‌جا تیر بزنند؛ گاهی بالا تیر بزنند، گاهی به خودشان تیر بزنند! ببینید فکر که نباشد، آدم این طوری می‌شود. عده‌ای می‌خواهند در‌های وهوی فریادها و شعارها و رنگ و روغنها و رنگ و لعاب‌های دروغین، مجموعه دانشجویی را به این سمت بکشانند. این برای جنبش و حرکت دانشجویی خطر است. باید فکر کرد. با فکر، انتخاب، انتخاب درستی خواهد بود. اگر در انتخاب اشتباه هم بکند، چنانچه انسان اهل فکر باشد، با او راحت‌تر می‌شود حرف زد. آن آدمی که اهل فکر نیست، هرگونه انتخابی بکند، اگر اندک خطایی در آن باشد، نمی‌شود با او حرف زد و منطقی صحبت کرد؛ تسلیم تعصبات و ندانستنها و جهالت‌های خودش است؛ اما وقتی اهل فکر و دقت بود، اگر خطایی هم اتفاق افتاده باشد، یک نفر آدم خیرخواه می‌تواند با او حرف بزند و بگوید به این دلیل، این کار خطاست. نباید سطحی بود. به هر شعاری، به هر حرف گرمی، به هر دهان گرمی و به هر نقلی، نمی‌شود اعتماد کرد؛ باید فکر کرد. اساس قضایا فکر است. آن چیزی که انتظار عمده از انسان‌های فرزانه و هوشمند است، این است.

یکی دیگر از آفات، به دام احزاب و گروه‌ها افتادن است؛ که این را قبلاً هم گفتم. مواظب باشید، اختاپوس خطرناک احزاب و گروه‌های مختلف به سراغتان نیاید و شما را به دام نیندازد. از آن مجموعه آزاداندیش، اغلب خصوصیات مثبت را خواهند گرفت؛ که اگر این‌ها شد، آن وقت انسان در خدمت دشمنان انقلاب قرار می‌گیرد و چیز خطرناکی می‌شود و زندگی و سرمایه و آینده انسان حقیقتاً به باد می‌رود و انسان دچار حسرت می‌گردد. صحبت قدری طولانی شد. من فقط در پایان این بخش از صحبت‌م توصیه کنم که شما عزیزان با نهج البلاغه انس پیدا کنید. نهج البلاغه، خیلی بیدار کننده و هوشیار کننده و خیلی قابل تدبّر است. در جلساتتان، با نهج البلاغه و کلمات امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه انس پیدا کنید. اگر خدای متعال توفیق داد و یک قدم جلو رفتید، آن وقت با صحیفه سجّادیه - که علی‌الظاهر فقط کتاب دعاست؛ اما آن هم مثل نهج البلاغه، کتاب درس و کتاب حکمت و کتاب عبرت و کتاب راهنمای زندگی سعادت‌مندان انسان است - انس بگیرید. البته حرف نگفته و گفتنی بسیار است؛ منتها چون تا ظهر، وقت بسیاری باقی نمانده و می‌خواهم به سؤالات پاسخ دهم، این است که این بخش را تمام می‌کنم.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته